

بر موج یورش

مصاحبه با بنیانگذار موفق ترین جنبش علیه جهانی شدن نولیبرال و معمار مجمع اجتماعی جهان در باره ریشه های فرانسوی انگ و چشم انداز مبارزه با بازارهای مالی و خصوصی سازی های در حال انجام

• جنگ علیه تروریسم نه تنها عزم ما را مرعوب نکرد، بلکه تقویت نیز کرد. هرچه بوش جنگجو تر شود، بیشتر مسئول و اکنش های خشونت باری است که برانگیخته است

• چه در دوران جنگ و چه در دوران صلح، مسائل جهانی سازی باقی مانده اند و بین روزهای ۱۰ و ۱۲ سپتامبر هیچ تغییری نکرده اند. گرسنگی، بدهی، بی عدالتی، و ایدز از جمله مصائبی است که همچنان شاهدش هستیم
تهیه و تنظیم: برنارد کاسن - ترجمه: احمد جواهریان

سایت مجله فرهنگ و توسعه

دوشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۸۳ - ۲۹ مارس ۲۰۰۴

ریشه های جنبش مخالفت با جهانی سازی نولیبرال که در فرانسه به شکل قابل توجهی گسترش یافته، چیست؟

این جنبش با شکل گرفتن سازمان انگ رابطه تنگاتنگ دارد که طرحی مینکرانه از طرف لوموند دیپلماتیک بود. در دسامبر ۱۹۹۷، ایگناسیو رامونه [۴] ویرایشگر ماهنامه، سرمقاله ای با نام "خلع سلاح بازارها" نوشت که در آن به بحث پیرامون سلطه بازارهای مالی پرداخت. این مقاله با فراخوانی برای ایجاد سازمانی مردمی به پایان رسید که وی نام آنرا انگ نهاد. من پیش از سخنرانی طولانی اش در مورد پیشنهاد توبین [۵] برای بستن مالیات بر نقل و انتقال های مالی بحث مفصلی با وی داشتم. او این مقاله را در آخر هفته نوشته بود و مطابق معمول روز دوشنبه به مجله داد تا همه بخوانیم. با دیدن سرنام انگ یکم خوردم. بقیه اعضای هیئت تحریریه واکنشی نشان ندادند، اما من فکر کردم که چه فکر بکری است. بعدها از ایگناسیو پرسیدم که چگونه کلمه انگ را انتخاب کرده و او جواب داد که ایده آن را از فیلم رابرت آلدریچ به نام یورش (انگ) [۶] گرفته است.

فراخوان مطرح شد، بدون آنکه برآوردی در مورد واکنش جامعه نسبت به آن وجود داشته باشد. اما بلافاصله پس از اعلام این فراخوان ما باسبیل تلفن ها و نامه ها روبرو شدیم. هیچ مقاله ای تا آن زمان با چنین استقبالی روبرو نشده بود. معمولاً هر مقاله پنج شش تائی نامه به دنبال دارد، و به ندرت وقتی خیلی حساس باشد حد اکثر تا چهل افزایش می یابد. این بار صندوق نامه ها هر روز خالی و دوباره پر می شد. ما این ایده را ارائه کردیم اما هیچ تصویری از آن نداشتیم که ایجاد کننده سازمانی برای پیشبرد آن خواهیم شد. برای اینکه فرصت کافی به دست آوریم، در شماره بعدی نشریه به خوانندگانمان اعلام کردیم که به نامه های آنان پاسخ خواهیم داد و با آن ها تماس خواهیم گرفت. فشارها ادامه یافت و در مارس ۱۹۹۸ ما به این نتیجه رسیدیم با توجه به تقاضاهای گسترده، چاره ای جز پذیرش مسئولیت سازماندهی این امر را نداریم. از آنجا که تجربه هایی در این زمینه داشتیم، مسئولیت این کار به من سپرده شد. اولین اقدام گرد هم آوردن سازمان هایی بود که به فراخوان پاسخ مثبت داده بودند. این یک گزینه راهبردی بود که انگ را از دل ساختارهای موجود یعنی اتحادیه ها، انجمن های مدنی، جنبش های اجتماعی، و نشریات بسازیم. ما همچنین سازمانهایی را به همکاری دعوت کردیم که واکنشی به فراخوانمان نداده بودند. یکی از مهمترین آن ها کنفدراسیون کشاورزان بود که من در آن از موقعیت خوبی برخوردار بودم.

با اولین دور از مذاکرات که شش هفته به طول انجامید، سازمان های شرکت کننده با یک موضع مشترک، برنامه سیاسی، و تشکیل رهبری موقت را مورد پذیرش قرار دادند. انگ در ۳ ژوئن ۱۹۹۸ به طور رسمی تاسیس شد. اعضای تشکیل دهنده اصلی آن در واقع همگی اشخاص حقوقی - گروه های اجتماعی - بودند، که به آن ها افرادی نظیر رنه دومونت [۷]، مانو چائو [۸]، و ژیزل حلیمی [۹] به شکلی سمبولیک اضافه شدند.

من از سرعت بی سابقه انجام امور بویژه بوسیله اتحادیه های مشارکت کننده و تامین مالی توسط کمیسیون های مربوطه برای تجهیز دفتر و استخدام پرسنل شگفت زده شدم. به غیر از لوموند دیپلماتیک، تواناژ کرترین [۱۰]، ترانس ورسال [۱۱]، شارلی هبدو [۱۲]، پلیتیکز [۱۳]، و بعدها ماهنامه نسبتاً دمکراتیک و معتبر آلترناتیو اکونومی [۱۴] از جمله نشریه های مشارکت کننده بودند. اما این ترکیب عجیب و غریب، مطابق توافقات بعمل آمده، هیچگاه به صورت کارتی متشکل از سازمان های مختلف عمل نکرد و گرنه در همان ابتدای کار متلاشی می شد.

به محض اعلام رسمی تشکیل انگ، مردم شروع به پیوستن به آن کردند. وقتی در اکتبر ۱۹۹۸ اولین گروه های درونی خود را در لاسیواتات [۱۵] نزدیک ماری برگرار کردیم، ۳۵۰۰ عضو داشتیم که از آن زمان تا کنون دائماً در حال افزایش است. ما همزمان با بررسی مالیات توبین توسط سازمان های تشکیل دهنده انگ، آن را به زمینه ای برای مورد سؤال قرار دادن نحوه عمل بازارهای مالی تبدیل کردیم. از آنجا که توبین اقتصاددان سرشناس آمریکایی برنده جایزه نوبل بود، پیشنهادش خود به خود وجاهت لازم را داشت و به روشن شدن ماهیت رسوایی اور جریان سوداگرانه جهانی کمک می کرد و به همین دلیل برای برانگیختن جنبش ایزار بسیار مناسبی بود. اما ما هیچگاه فکر نکردیم این تنها راه حل برای برخورد به دیکتاتوری بازارهای مالی است. این تنها نقطه شروعی برای یورش به آن قلمداد می شد.

امروز سازمان ملی انگ در سراسر فرانسه بیش از ۳۰۰۰۰ نفر عضو و علاوه بر آن ۲۰۰ کمیته محلی بعنوان نهاد های قانونی مانند انگ باسک [۱۶]، انگ تورین [۱۷]، انگ ماری [۱۸]، و غیره دارد که به صورت مستقل و بر اساس اصول دمکراتیک انگ اداره می شوند. تعداد اعضای این کمیته های محلی بین ۵۰ تا ۵۰۰ نفر متغیر است و کاهش و افزایش می یابد. رهبری کمیته ملی انگ چارچوب های سیاسی را مشخص می کند، بیانیه ها را انتشار می دهد، و مبارزات را رهبری می کند. اما در مورد تصمیم به برگزاری مراسم مختلف برای مثال در مقابل سازمان تجارت جهانی، بدون تصمیم کمیته های محلی هیچ اقدامی صورت نمی گیرد. به عبارت دیگر آن ها ستون فقرات سازمان هستند. این سازماندهی یک قدرت دوگانه به وجود آورده است. کمیته های محلی مستقل هستند و هر کدام رئیس، دبیر، و خزانه دار برای خود دارند و یک کنش و واکنش دائمی پویا بین این دو قطب وجود دارد. شاید آرزوی برخی از اعضا این باشد که سازمان به صورت فدراسیون چیزی کم و بیش شبیه حزب و یا اتحادیه کارگری درآید و در واقع کمیته ها ادغام گردد- البته من چنین چشم اندازی را مشاهده نمی کردم - اما احساس می کردم که این امر ممکن است باعث بروز مشکلاتی شود. به همین دلیل کمیته ملی را پیشنهاد دادم که شاید در نظر اول به نظر غیردمکراتیک بیاید، اما چنین نیست. کمیته ملی دارای ۳۰ عضو است که ۱۸ نفر آنان توسط ۷۰ سازمان بینانگذار انگ با ساختارهای گوناگون انتخاب شده اند، و ۱۲ نفر توسط ۳۰۰۰۰ عضو انگ. این سازمان ها از جمله شامل کنفدراسیون کشاورزان، اتحادیه خدمات شهری، جنبش های اجتماعی نظیر دغوا دوان [۱۹]، یا بیکاران را نیز شامل می شود. هیچ جنبشی در اجتماع وجود ندارد که عضو بنیانگذاران انگ نباشد. ما حدس زدیم که اگر تمامی این اعضا با یک رهبری و یک برنامه عمل توافق کنند، تعادل و ثبات بیشتری به انگ خواهند داد. بنابراین چارچوبی ایجاد کردیم که به جنبش های کوچکتر اجازه می داد در سطح منطقه ای آزادانه گسترش یابند. در سطح محلی شما ممکن است با پدیده "ورود" - گروه های سازمان داده شده سیاسی که به منظور در دست گرفتن کمیته های محلی به آن می پیوندند روبرو شوید، ولی آنها تاکنون موفق به انجام این کار نشده اند. چرا که ساختار ملی ما، قدرتی برای در دست گرفتن نیست، بلکه مانعی است علیه تهاجم. روشن کردن این نکته که تاکتیک هایی از آن نوع کارساز نیست بسیار حیاتی بود.

نوامبر گذشته هیئت جدیدی را انتخاب کردیم - ۱۸ نفر توسط بنیانگذاران کاندید شدند که افراد تنها می توانستند به این لیست رای آری و یا خیر بدهند، و ۱۲ نفر که مستقیماً توسط اعضا کاندید و با رای آن ها انتخاب شدند.

از زمان بنیان گذاری در ۱۹۹۸، انگ نه تنها در فرانسه، بلکه همچنین به طرز شگفت آور در خارج از فرانسه گسترش یافته است. امروزه گروه های انگ در تمامی اتحادیه اروپا، و برخی کشورهای که قرار است تا سال ۲۰۰۴ به اتحادیه اروپا بپیوندند مانند لهستان و مجارستان حضور دارند. رشد انگ به ویژه در اروپای شمالی اعجاب آور بود، چرا که در این منطقه اتحادیه های آزاد قوی حضور دارند. انگ دانمارک، سوئد، نروژ و فنلاند را درنوردید. انگ در آلمان ۱۰۰۰۰ عضو دارد و در ایتالیا همواره در قلب جنبش ضد جهانی سازی حضور داشته است. در ۱۹۹۹ اولین گردهمایی انگ اروپا را در پاریس برگزار کردیم و بعد از آن بود که شبکه خود را بر پا ساختیم. در بریتانیا با یک استثنا روبرو بوده ایم، زیرا آنجا را سازمان های غیر دولتی قدرتمند مانند اوکس فم [۲۰]، دوستان زمین [۲۱]، و وار آن وانت [۲۲]، و همچنین سازمان ماورای چپی موسوم به اس دبلیو پی [۲۳] به اشغال در آورده اند. برای شکل گرفتن انگ

نوع بریتانیایی باید از پیش با اتحادیه ها و روشنفکران خارج از این بخش تماس نزدیک می داشتیم. علاوه بر این انگ در کبک، آفریقا، بیشتر کشورهای آمریکای لاتین، و ژاپن تقریباً با همان شکل فرانسه حضور یافته است. در سال گذشته همایش گروه های مختلف انگ در پرتوالگره برزیل برگزار شد.

اهداف انگ را چگونه می توان تعریف کرد؟

چند ماه بعد از اینکه انگ در فرانسه شکل گرفت، من فرمولی را پیشنهاد کردم که سرزبان ها افتاده بود - انگ ایتالیا آنرا در اساسنامه خود آورده است. من انگ را "جنبشی عملگرا برای آموزش عمومی" نامیدم. اندیشه آموزش عمومی اندیشه ای قدیمی در فرانسه است که به قرن ۱۹ برمی گردد. لیگ دو لانساما [۲۴] در سال ۱۸۶۶ شکل گرفت و بسیاری از سازمان هایی که بعد از آن بوجود آمدند، هم اکنون در اواخر قرن بیستم از یک بحران هویتی رنج می برند. اما ایده آن جنبش هنوز هم توانمند باقی مانده است. و این ایده ای است که انگ آن را با شرایط جهانی تطبیق داد.

در شرایط امروز، این به چه معنی است؟

این بدان معنی است که مبارزان باید به خوبی آگاه شوند و از نظر فکری برای عمل آماده شوند. ما نمی خواهیم که مردم بدون اینکه واقعا دلیل آنرا بدانند در متینگ ها حضور یابند. بنابراین اعضای انگ "فعال" به مفهوم فرانسوی آن نیستند (در فرانسه فعالیت با مفهوم انگلیسی آن متفاوت و بیشتر به معنای فعالیت به خاطر فعالیت بکار می رود). کار ما در حلقه اول - ولی البته نه تا آخر - آموزشی است. اگر شما به وب سایت انگ نگاه کنید، لیستی از کنفرانس ها، میتینگ ها، گفتگوها می بینید. برای اطمینان از اینکه این مأموریت به خوبی انجام شود، کمیته ای علمی با سطحی بسیار بالا وجود دارد که به دقت جزوات و کتابهایی که انگ پخش می کند را چک کرده و یا خود آنرا می نویسد. و این یکی از دلایلی است که انگ از سطح اعتماد بسیار بالایی در نزد رسانه ها و سیاستمداران برخوردار شده است.

انگ در نهادهای سیاسی چه نقشی دارد؟

در سپتامبر ۲۰۰۱، مدت کمی پیش از همایش در لیژ [۲۵]، فابیوس وزیر دارایی دولت ژوسپن از ما خواست که برای بحث پیرامون مالیات توبین به دیدن وی برویم. وقتی که ما رسیدیم شش مقام ارشد خزانه داری در اتاق انتظار حضور داشتند. فابیوس به همراه آنها شروع به سوال پیچ کردن ما درباره مالیات، و چگونگی اجرای عملی آن کرد و اظهار داشت که از نظر تکنیکی اجرای آن غیر ممکن است. ما به وی توضیح دادیم که اینطور نیست و حداقل سه راه برای اجرای آن وجود دارد، که بهترین راه می تواند وصول مالیات از طریق بانک مرکزی اروپا باشد. فابیوس گفت که وی هیچ قدرتی بر روی بانک مرکزی اروپا ندارد. و البته ما از قبل آن را می دانستیم. من جواب دادم که ما برای حمایت از شما حاضر به انجام تظاهرات در فرانکفورت هستیم. او متوجه شد که ما برای هر سؤالی جوابی آماده داریم. به طور کلی سیاستمداران فرانسوی و اقلیت های جهانی سازی را نادیده می گیرند. دانش بسیاری از اعضای انگ درباره سازمان تجارت جهانی بیش از نمایندگان پارلمان های ماست.

آیا شما در احزاب سیاسی هم پایگاه های لازم را دارید؟

بله، هم در مجلس ملی، هم در سنا، و هم در پارلمان اروپا. در آنجا کمیته هماهنگ کننده ای از اعضای انگ داریم که از نمایندگان احزاب چپ، سوسیالیست، کمونیست، سبز، رادیکال، و ملی گرا تشکیل شده است. ما حتی یک نماینده دست راستی به نام موریس لروی [۲۶] هم داریم. جالب اینکه رهبران برخی سازمان های ما، البته نه همه آنها، به چنین نمایندگانی بدگمان اند.

شما درباره ابعاد و سازماندهی انگ چشم اندازی را در مقابل ما قرار دادید. اما پایگاه اجتماعی اعضای آنرا چه می دانید؟

این سوال خوبی است. ما در واقع اطلاعات موثقی درباره وضعیت جامعه شناختی انگ در فرانسه نداریم. در بهترین حالت تخمین ها و شواهدی داریم. اما کم و بیش می توان گفت که انجمنی هستیم متشکل از اقشار پائین لایه های متوسط به بالا، که عمدتاً در بخش خدمات عمومی هستند، و قسمت مهمی از آنان را دانشجویان و معلمان تشکیل می دهند. کارکنان و مدیران اجرایی بخش خصوصی نیز حضور دارند. همچنین تعداد اندکی از کشاورزان و بیکاران نیز از اعضای ما می باشند. چیزی که ما نداریم - و این شامل بسیاری دیگر نیز می شود - ریشه گسترده در طبقه کارگر و کارکنان بخش دولتی است. این درست همان مشکلی است که ما در فرانسه با آن روبروئیم و من فکر می کنم در انگلیس هم وجود دارد. ما با بحرانی جدی در نمایندگی طبقه کارگر در سطح سیاسی روبروئیم و همانطور که شاهد بوده اید بسیاری از کارگران رای خود در انتخابات قبلی را به لوین [۲۷] دادند - اگر زحمت رای دادن به خود داده باشند. ما بر این مناسبات اصلاً تأثیری نداشته و یا تأثیری اندکی داشته ایم. ما سعی می کنیم برای انجام این کار از طریق سازمانهای عضو که مستقیماً بر روی مسائل آسیب پذیری های اجتماعی کار می کنند، راههایی را بیابیم. ما می توانیم کسانی را که از اولین قربانیان جهانی سازی نولیبرالی هستند مورد استناد قرار بدهیم. اما توضیح دادن ارتباط بین مصیبت موجود با صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی برای جوانان زیر ۱۸ سال بیکار بسیار مشکل است. ما باید برای پیام رسانی شفاف و کامل و در دسترس قرار دادن اطلاعات بدون تغییر در ماهیت آن راههایی پیدا کنیم. مشکل ما این است که منابع ما - نیروی انسانی در دسترس ما - با توجه به حجم باری که بردوش ما است بسیار اندک است.

ساختار سنی پایگاه انگ چیست؟

این نقطه ضعف دوم ماست. نمای نسلی انگ جالب نیست. ما هنوز تصویر دقیقی در دست نداریم - بررسی دقیق در سال ۲۰۰۳ صورت خواهد گرفت - اما حدس من این است که جوانان زیر ۳۰ سال کم تر از ۳۰ - ۲۵٪ از اعضای ما را تشکیل دهند. البته احزاب و اتحادیه ها هم همین مشکل را دارند. آنها نیز نتوانسته اند جوانان را جذب کنند. مردم می گویند که نسل جوان فقط به کنسرت های راک می روند، اما حقیقت پیچیده تر از این هاست. در ژوئن ۲۰۰۰ در جریان تظاهرات در پشتیبانی از خوزه بوه [۲۸] و رفقایش در کنفدراسیون کشاورزان در شهر میو [۲۹]، کنفرانس انگ در مورد موسسات مالی - که هیچ مطلب سگسی هم در بر نداشت - ۳۰۰۰ نفر را که بیشتر نشان جوان بودند گرد هم آورد. در اصل انگ توانایی جذب این نیرو را دارد و نمونه روشنی از آن تظاهرات عظیم ضد لوین در ماه مه گذشته بود. اما از ویژگی های جوانان است که شکل سازمانی دادن به آن ها مشکل است. شما در یک جو سیاسی فعال و پر شور نسلی را می بینید که از یک تظاهرات عظیم به تظاهراتی دیگر می رود - جنوا، بارسلون، و فلورانس - بدون اینکه بطور جدی درگیر فعالیت های روزمره سیاسی شده باشد و بر خیزاب های این دریای حساسیت، مرکزیتی کوچک اما به شدت سیاسی شده شناور است که رهبری این حرکت ها را در خیابان در دست دارد. اما نسلی سیاسی یکشنبه شکل نمی گیرد، و بنابراین ممکن است از این ترکیب چیزی پایدارتر پدید بیاید.

به گذشته بازگردیم. سابقه خود لوموند دیپلماتیک به عنوان بوجود آورنده انگ چیست؟

لوموند دیپلماتیک در سال ۱۹۵۴ به صورت ماهنامه ای ضمیمه لوموند برای پوشش وقایع جهان، منتشر شد و در سال ۱۹۷۴ دارای ۴۰۰۰۰ خواننده بود. بعد از فوت سردبیر روزنامه فرانکو هانتی [۳۰] تغییرات زیادی صورت گرفت. در آن زمان کلود جولین [۳۱] سردبیر سابق بخش خارجی لوموند که از طرف روزنامه برای استفاده از یک فرصت مطالعاتی اعزام شده بود، سردبیری لوموند دیپلماتیک را بر عهده گرفت. جولیان به سرعت در مجله تغییرات بزرگی بوجود آورد و آن را به مجله ای کاملاً متفاوت با خطی رادیکال و ضدامپریالیستی، ضد نولیبرالی و ضد خصوصی سازی تبدیل کرد. من و ایگناسیو رامونه از آن لحظه به مجله پیوستیم. جولیان به مدت ۱۷ سال سردبیر روزنامه بود. و در سال ۱۹۹۰ بازنشسته شد. در طی این سال ها، لوموند دیپلماتیک وجود قانونی مستقلی نداشت - و فقط ضمیمه ای یک روزنامه بود. اما با شروع دهه ۹۰ ما دیگر به این راضی نبودیم، و در طی ۱۹۹۵-۹۶ به هدف خود که جایگاهی مستقل بود دست یافتیم. موسسه جدیدی به وجود آمد که ۴۹ درصد سهام آن را خوانندگان و کارکنان مجله

خریدند - برای کمک به ما مقدار زیادی پول جمع آوری شد و ۵۱ درصد سهام را روزنامه لوموند نگهداشت. طبق قانون فرانسه، ۳۳٪ دارایی در یک شرکت ایجاد اقلیتی می کند که می تواند در زمینه تغییرات در اساسنامه و نحوه افزایش سرمایه از حق و تو برخوردار باشد. هدف از این اقدامات آن بود که استقلال مجله را در مقابل هر تغییری بدون موافقت خود حفظ کنیم. هم اکنون لوموند دیپلماتیک موسسه بسیار موفقی است. این مجله هر ماهه به طور متوسط ۲۲۵۰۰۰ نسخه فروش دارد و همانند اناک - اما در اندازه بسیار بزرگتر - از سطح ملی به بین المللی تبدیل شده است. در حال حاضر ۲۳ چاپ مختلف از مجله در خارج از فرانسه در اروپا، آمریکای لاتین، دنیای عرب، و کره انتشار می یابد. و نشر اینترنتی آن به بیش از ۲۰ زبان، بویژه به زبان ژاپنی، چینی و روسی وجود دارد [۳۲]. توزیع جهانی لوموند دیپلماتیک به ۱/۵ میلیون نسخه رسیده و ما به خوانندگان جهانی دست یافته ایم.

ایا اختلاف مواضع سیاسی بین لوموند روزانه و ماهانه طی این سال ها بیشتر شده است؟
از خیلی جنبه ها بله. امروزه روابط ما با لوموند کاملا اداری است. روزنامه لوموند سهامدار عمده لوموند ماهانه است، و در هیئت مدیره آن حضور دارد. اما هیچ قدرت دخالتی در چیزی که ما آن را چاپ می کنیم ندارد، و همین باعث تفاوت دیدگاه های این دو نشریه است. در قانون فرانسه تنها سردبیر مسئول مطالب چاپ شده است. با اینکه برخی از روزنامه نگاران لوموند روزانه مطالب رادیکال لوموند ماهانه را نمی پسندند، به استقلال ما کاملا احترام می گذارند. این موسسه از نظر مالی نیز از موفقیات لوموند دیپلماتیک سود می برد، زیرا ما سالانه یک میلیون فرانک برای حق استفاده از نام (تا ۲۵ سال)، علاوه بر هزینه خدمات تکنیکی مانند چاپ، توزیع، و جمع آوری وجوه - و البته سود می پردازیم. اگرچه برخی از سهامداران لوموند به طور قطع از لوموند دیپلماتیک خشمگین اند ولی اگر از جین ماری کلمبانی - سردبیر لوموند روزانه و رئیس مجموعه - را مورد سؤال قرار دهند که پس چرا اجازه می دهد چاپ شود، خواهد گفت این دقیقا به نفع لوموند است که اجازه دهد این صدا، که برخی از اوقات با آن مخالف است شنیده شود، زیرا به شکوفایی آن کمک می کند. کلمبانی می گوید: "لوموند دیپلماتیک مجله یک فکر است، اما لوموند مجله افکار است."
ارائه تصویری از پلورالیسم یک موضع شخصی نیست، بلکه نیازی نهادی می باشد. از آنجائیکه لوموند یک مجتمع رسانه ای ایجاد کرده، منافع آن به طور فزاینده ای تنوع پیدا می کند.

اکثرا گفته می شود که نشست مجمع جهانی نتیجه خلایق مشترک اناک در فرانسه و پی تی [۳۳] در برزیل است. آیا اینطور است؟
در فوریه ۲۰۰۰ دو دوست برزیلی برای ملاقات من به فرانسه آمدند - اود گر جو [۳۴] کارفرمای سابق و دیگری چیکو ویتاکر [۳۵] دبیر کمیسیون صلح و عدالت شورای اسقف های برزیل. آنها اظهار داشتند که در داووس حضور داشتند و پرسیدند که چرا لوموند دیپلماتیک و سازمان اناک به اقدامی علیه داووس دست نمی زند. جواب دادم که از قبل تلاش هایی شد. اما دست یابی به داووس با آن کنترل شدید توسط پلیس سرکوبگر سوئیس غیر ممکن بود و اقدام در فرانسه هم چندان جالب به نظر نمی رسید. ناگهان فکر جالبی به مغز من خطور کرد و گفتم: "به سمبولی برای گسست از تمام آن چیزهایی که نشاندهنده داووس است، احتیاج داریم و این سمبل باید متعلق به جنوب باشد. برای انجام این کار، برزیل شرایط ایده آلی دارد. چون یک کشور جهان سومی با شهرهای غول آسا، جمعیت روستایی رنجور، اما دارای جنبش های اجتماعی قدرتمند و پایگاه های سیاسی مساعد در بسیاری از شهرهاست. پس چرا ما چیزی را در پرتو آگره به عنوان سمبول آلترناتیوی برای نولیبالیسم مطرح نکنیم؟" دو سال قبل من مقاله ای درباره بودجه مشارکتی مدیریت پی تی [۳۶] نوشتم و جایگاه آن را به خوبی می شناختم و با ششم روزنامه نگاری ادامه دادم که "ما باید برای چالش با مجمع اقتصادی جهانی اثرات مجمع اجتماعی جهان بنامیم و در همان روز و همان زمان و همان شهر آنرا برگزار کنیم." همه این ها در عرض چند دقیقه صورت گرفت.
دوستانم ایده مرا پسندیدند. بگذارید در برزیل برگزار شود. سپس آنها با شهردار پورتو آگره، تارسو جنرو [۳۷]، و فرماندار ریو گراند دو سول [۳۸]، الیویو دوترا [۳۹]، و همچنین سازمان های اجتماعی ساوپائولو، برای اجرای برنامه تماس گرفتند. من هم در ماه مه در برزیل به آن ها پیوستم. باید تصمیم می گرفتیم چگونه پروژه را به بهترین وجه اجرا کنیم. اناک به تنهایی نمی توانست این کار را انجام دهد. اما در ژوئن اجلاس جامعه سازمان ملل در جنوا تشکیل می شد که در آن دهها سازمان غیردولتی حضور داشتند و این فرصت بسیار مناسبی بود.
در نشست پایانی کنفرانس، میگوئل رستو [۴۰]، و معاون - فرماندار ریو گراند دو سول، فراخوانی برای مجمع اجتماعی جهان صادر کردند که مشتاقانه از آن استقبال شد. (تارسو، الیویو و میگوئل رستو هم اکنون از اعضای دولت لولا [۴۱] هستند). و هنوز شش ماه نگذشته بود که این مجمع به طور معجزه آسایی موجودیت یافت.

موسسین اولین مجمع از نظر جغرافیایی به چه نقاطی تعلق داشتند؟
سازماندهندگان مجمع بیشتر برزیلی بودند و اناک فرانسه پشتیبانی آن را بعهده داشت و به معنای واقعی کلمه جغرافیای محدودی داشت. اما از نظر رسانه ای تاثیر آن عظیم بود. زیرا با نشست برگزیدگان جهان در داووس همزمان بود. آنها تصور داشتند از وجاهت کاملی برخوردارند و سعی کردند اجلاس در پورتو آگره را رد کرده و آن را تنها یاهو گویی چپگرایانه محسوب کنند. البته زمانی که مجبور شدند چالش منازعه های تلویزیونی را که در آن محکوم می شدند، بپذیرند، ورق برگشت. ژوسپین برای اینکه متوجه شود چه می گذرد دو معاون وزیرش را به آنجا فرستاد زیرا بیش از ۳۰۰ نماینده فرانسوی در مجمع شرکت کرده بودند. در روز اول یا دوم بود که پذیرفتند دو مجمع، یکی اقتصادی و دیگری اجتماعی وجود دارد و هر دو در یک سطح قرار دارند. بنابراین این از نظر اعتبار جهانی، پورتو آگره موفقیات بزرگی بود.

در آن زمان گفتم که این مجمع را باید شماره صفر دانست و اجلاسی تدارکاتی شناخت که باید ادامه داشته باشد و به اجلاس اول بینجامد. زیرا شرکت از طرف آسیا، آفریقا و آمریکا بسیار ضعیف بود. من به شخصه برای تامین حضور قوی آمریکایی ها و با عدم حضورشان تلاشی نکردم. وقتی که سازمان های غیردولتی آمریکا که درست همانند سایر سازمان های غیردولتی مطلع شده بودند، به صورت گروهی کوچک به اجلاس رسیدند، هیچ ناراحت نشدم. جهانی سازی در اساس یک فرایند دارای رهبری آمریکایی است و این مهم است که جنبش ضد جهانی سازی به رهبری آمریکا نباشد. به نظر من این از نظر راهبردی حیاتی بود که مجمع با ترکیبی فرانسوی - برزیلی و یا بهتر بگویم اروپایی - آمریکای لاتینی شکل بگیرد، و آمریکا زمانی به آن پیوندد که زمینه کاملا آماده شده باشد وگرنه این خطر وجود داشت که سازمان های غیردولتی آمریکایی به فوریت بر اقدامات مسلط شوند.
گرایش بسیاری از آنها توسط پتر مارکوس [۴۲] از دانشگاه کلمبیا اینطور جمع بندی شد: از آنجا که مجمع به دعوت آمریکا نبود، بسیاری از آنها فکر کردند که چیز مهمی نمی تواند باشد، و لذا در آن شرکت نکردند. البته آنها اشتباه کردند و در جلسات بعد به عنوان یک نیرو حضور چشمگیری پیدا کردند - البته وقتی که چارچوب مجمع شکل گرفته بود. هرچند که بیشتر فعالین ضدجهانی سازی از اروپای شمالی و غربی گرد هم آمده بودند، اما برای هدف ما در جنوب ظهور یافتن آن بسیار مهم بود. ما تنها وقتی می توانستیم توقع حضور موفق سازمان های آمریکایی را داشته باشیم که جنبش با زبان، مفاهیم، و شعارهای حمایت نیروهای آمریکای لاتین را برای چشم اندازی هماهنگ جلب کرده باشد. مشکل ما اکنون گسترش این جنبش به آفریقا، آسیا و اروپای شرقی است.

نقش پی تی در این فعالیت ها چه بوده است؟

پی تی در ابتدا کمی با مجمع مشکل داشت، به این دلیل که سازمانی بطور سنتی عمودی است. ترس از آن بود که مجمع سازمان داده شده در پرتو آگره، وقتی تحت کنترل آنها نباشد، ممکن است به نوعی علیه آن ها مورد استفاده قرار گیرد. در یکی از سفرهایم به برزیل، لولا خواست که با من ملاقاتی داشته باشد. ما در هتل گلوریا در ریو همدیگر را ملاقات کردیم. وی به همراه مشاور خود مارکو آرولیو گارسیا [۴۳] (که اکنون مشاور امور خارجی وی است) که بیشتر حرف ها را او زد، در ملاقات حضور یافت. به جای بحث کردن درباره مجمع و ارتباط آن با پی تی، درباره اناک و ارتباط آن با احزاب سیاسی در فرانسه صحبت کردم. هرکدام از ما می دانستیم که درباره موضوع یکسانی صحبت می کنیم. توضیح دادم که اناک حزب نیست، بلکه یک انجمن است و فاصله خود را با نیروهای سیاسی سازمان داده شده حفظ می کند، هرچند که با آنها هم مخالفتی ندارد. وی پیام را گرفت و روز بعد از مجمع اعلام پشتیبانی کرد. بنابراین پی تی هیچگاه هیچ نقشی در رهبری مجمع نداشت. برعکس، کمیته برزیل از افرادی تشکیل شده بود که با دخالت احزاب و یا گروه های سیاسی مخالفت داشتند.

هرچند که برخی از آنان، و نه همه آنان، عضو پی تی بودند. یکی دوبار الیو دوترا [۴۴]، به عنوان فرماندار ریو گراند دی سول و عضو پی تی از یکی از مشاورانش خواست که با من تماس گرفته و درباره چگونگی کار کمیته برزیل سؤال کند. بنابراین پی تی در شکل گرفتن مفهوم و یا مضمون مجمع اجتماعی جهان نقشی نداشت.

با توجه به اینکه کنترل پی تی بر مدیریت ریوگراند دو سول و پرتو الگره از نظر اصولی برای زیربنای اجلاس های مجمع بسیار مهم بوده است. آیا برگزاری مجمع به علت از دست دادن قدرت پی تی در آن منطقه تهدید نمی شود؟

هنوز نمی توان چنین چیزی گفت. حمایت شهر، جایی که پی تی هنوز قدرتمند است، وجود دارد. فرماندار جدید ریگوتو [۴۵] گفته است که کمک به مجمع را ادامه خواهد داد، اما مجمع باید بازتر عمل کند. البته درخواستی برای تغییر آن نیست، اما به این معنی است که وی کمک به آن را به طور عمده کاهش خواهد داد. شاید حکومت فدرال جدید نقض عهد کند، اما به همه سخنرانان سومین مجمع گفته شده که هرکس باید هزینه خود را متقبل شود. ممکن است مشکلاتی پدید آید، اما خود مجمع با خطری مواجه نیست. ریگوتو خوب می داند که مغازه داران، هتلداران، تاکسیرانان و به طور کلی بخش خدمات در پرتو الگره از اجلاس مجمع سود زیادی می برند. و حرکت علیه آن از دید عموم بسیار ناپسند خواهد بود.

شما تاثیر ۱۱ سپتامبر و جنگ علیه تروریسم را بر مجمع چگونه ارزیابی می کنید؟

بین ۱۱ سپتامبر و دومین مجمع اجتماعی در ژانویه ۲۰۰۲ فقط چهار ماه فاصله بود، و تا چند روز بعد از آن سرگشتگی خاصی بین مبارزان اتک در فرانسه پدید آمد. اما بوش با توضیح اینکه جنبش های ضد جهانی سازی جنبش هایی ضد آمریکایی هستند، به ما خدمت بزرگی کرد و بعد از آن جمعیتی دو برابر همیشه در دومین مجمع جهانی گرد آمدند، و حدود ۳۰۰۰ سازمان حضور یافتند. بنابراین از این دید، جنگ علیه تروریسم نه تنها عزم ما را مرعوب نکرد، بلکه تقویت نیز کرد. هرچه بوش جنگجو تر شود، بیشتر مسئول و اکثراً خوشنویس است که برانگیخته. در فرانسه نیز قدم هایی برای جثانی کردن جنبش های اجتماعی و سازمان های غیردولتی و نه تروریست ها برداشته شده است، و همچنین در ایتالیا شروع به بازداشت فعالین ضد جهانی سازی کرده اند. حمله تروریستی به برج های سازمان تجارت جهانی [۴۶] به بوش و بازها این فرصت را داد که آزادی های مدنی را محدود و اخبار بد اقتصادی را کتمان کنند. جنبش به سرعت این را درک کرد و در مقابل این فشارها به خوبی مقاومت کرده است.

فکر می کنید تا چه حد ممکن است دستور جلسات اصلی مجمع اجتماعی جهان را از بحث پیرامون یورش نظامی جهانی آمریکا جدا نمود؟ اگر چه موضوع جنگ در چشم انداز مجمع قرار گرفته و با اهمیت قلمداد می شود - اما مهمترین مسئله نیست. چه در دوران جنگ و چه در دوران صلح، مسائل جهانی سازی باقی مانده اند و بین روزهای ۱۰ و ۱۲ سپتامبر هیچ تغییری نکرده اند. گرسنگی، بدهی، بی عدالتی، و ایندز از جمله مصائبی است که همچنان شاهدش هستیم. آنچه تغییر یافته تجدید سازماندهی امور در نظم نولیرالی جهان در جهت منافع آمریکاست. البته ژاپن و اروپا هم در همان قایق جهانی سازی سوارند که آمریکا سوار است. اما از سوی دیگر این مردم هستند که برای تغییر در روش ها تلاش می کنند و کاری هم به خواسته های نولیرالیسم ندارند. تقاضای کاهش ساعات کار به ۳۵ ساعت کار در هفته مثال خوبی در این رابطه است. ائتلاف جدید اجازه داده که آمریکا کنترلی را بر همپیمانانش اعمال کند. من حتی می خواهم بگویم که هدف اصلی حرکت های جاری آمریکا بیشتر "همراهان" عراق اند تا خود آن. تمام این ها در مجمع جایگاه خود را دارد، اما بحث ها به آن خلاصه نمی شود. اگر مجمع اول فرصتی بود برای تحلیل و انتقاد، و دومی برای ارائه پیشنهادها، سومین مجمع برای تعیین استراتژی خواهد بود. خواسته ها بیشتر و بیشتر عملکردی خواهد بود: چه باید کرد؟ موضوع جنگ خیلی مهم است، اما نه بدان حد که در مجمع اجتماعی اروپا در فلورانس ایتالیا غالب بود، و بر تمامی موضوع ها سایه انداخت.

آیا شما و اعضاء آن متعجب شدید؟

موضوع جنگ در ایتالیا خیلی داغ تر از فرانسه است، حداقل به این واسطه که پایگاه های نظامی آمریکا در آنجا وجود دارند. چنین چیزی در کشور ما وجود ندارد. در فلورانس گاهی اوقات گفته می شد که در فرانسه جنبش ضد جنگ وجود ندارد زیرا اتک مانع آن است. این واقعاً شرم آور است. و اقیانوس این است که شیراک با نشان دادن مقاومت علیه فشارهای آمریکا، اعتراض را مشکل کرده است. این عمل، محبوبیت زیادی بین اعراب برای وی پدید آورده، و ظرفیت تظاهرات فرانسویان علیه وی را کاهش داده است - هر چند که این ممکن است طولانی مدت نباشد. در ایتالیا شرایط کاملاً تفاوت دارد. جنگ در آنجا کاملاً موضوع اصلی است، اما با پیشینه عظیم مبارزات اجتماعی، نفرت زیاد از بولسوکونی، و جنبش اتحادیه ای قوی تحت رهبری سی جی ای ال [۴۷] زمینه نسبت به فرانسه بسیار آماده تر است. در ایتالیا مسئله جنگ به دغدغه فکری مردم تبدیل شده است. با علم به برگزار شدن مجمع در ایتالیا و اینکه ریفونداژون [۴۸] حول این موضوع حرکت خواهد کرد، همه ما بر تفوق موضوع جنگ در فلورانس در کنار مسئله اصلی یعنی "ما نیازمند اروپایی متفاوت هستیم" موافقت کردیم. اما بعداً متوجه شدیم که تمامی پوسترهای تظاهرات بدون کوچکترین اشاره ای به موضوع اروپا، فقط درباره جنگ بود. نمی توانم بگویم که کاملاً غافلگیر شدم اما اگر مجمع در فرانسه برگزار می شد، اینطور نمی شد. مخالفت با جنگ در بیانیه حضور می یافت، اما نه به صورت دغدغه ای فکری. برای اینکه چه جنگ صورت بگیرد چه نگیرد، ب ۵۲ ها و نیروهای ویژه باعث تغییر فکر در برزیل و گرسنگی در آرژانتین نخواهند شد.

آیا این تضادی که شما تصویر کردید کمی متناقض به نظر نمی رسد؟ از همه گذشته، دولت ایتالیا در موج مداخلات نظامی اخیر غرب که فرانسه مشارکت بسیار زیادی در آن داشته مانند جنگ خلیج (فارس)، بالکان، افغانستان و شاید هم عراق، فعالیت کمی داشته. یک ایتالیایی ممکن است بگوید که: مشکل، مشکل، مشکل اتک نیست بلکه چپ های فرانسه کلاً در مقابله با جنگ از هندوچین گرفته تا الجزایر مقاومت کمی از خود نشان داده اند. این یک واقعیت محض است. تبدیل شدن حزب کمونیست فرانسه به فورس دو تریا [۴۹] هسته ای در دهه ۱۹۷۰ - زمانی که هنوز بزرگترین و قدرتمندترین حزب چپ بود - نقطه تغییر بزرگی بود. سنت های صلحجویی از هر نوعی عملاً در پاریس پایگاه بزرگی ندارد، هیچگاه جنبش توده ای علیه سلاح های هسته ای آنطور که در انگلیس وجود دارد، در فرانسه شکل نگرفته است. امروزه در توافقات سیاسی پشت سر زرادخانه هسته ای فرانسه اتفاق نظر وجود دارد. از طرف دیگر، اگر جنگی علیه عراق صورت بگیرد، تظاهرات توده ای شکل خواهد گرفت. من کاملاً از آن مطمئن هستم. اگر شیراک از لشکرکشی آمریکا پشتیبانی کند، در مقابل چیز کمی که به دست می آورد، اما چیز زیادی از دست خواهد داد، زیرا تا به حال که پز مخالفت گرفته، منافع بسیاری بدست آورده.

از نظر تاریخی جایگاه اتک را چه می دانید؟ فرانسه در مدتی طولانی کشوری بوده که تقریباً بر همه - شاید به جز ایتالیا - رهبری سیاسی داشته. این سنتی است که به سالهای ۱۷۸۹، ۱۸۳۰، ۱۸۴۸، ۱۸۷۱، تا ۱۹۶۸ برمی گردد. به نظر می آید این نقش بعداً به تدریج کمرنگ شده. آیا می شود اتک را به نوعی احیا کننده این سنت دانست - یک نوآوری و خلاقیت فرانسوی. در دوره ی واکنش های شدید، که به سرعت به طنین گسترده بین المللی تبدیل می شود؟ من در مورد روشی که بوسیله آن لوموند دیپلماتیک تاثیر گذار شد، و پیش از بوجود آمدن اتک بازتاب بین المللی داشت، قبلاً تاکید کردم. اما این در سنتی بسیار پیشینه دار در جامعه فرانسوی ریشه دارد که اقدامات عمومی [۵۰] مشهور است. خدمات عمومی فرانسه - آموزش، حمل و نقل، آب و برق و ... تنها تکنیکی برای ارائه خدمات به شهروندان نیست، بلکه عامل همبستگی اجتماعی است: چیزی که پیمان جمهوری را تبدیل به عاملی برای همبستگی ملی کرده است. وابستگی به این خدمات ریشه بسیار عمیقی در فرهنگ فرانسوی دارد، به طوریکه می توان آن را در اعتصاب بزرگ ۱۹۹۵ که اساساً پدیده ای مربوط به بخش عمومی بود، مشاهده نمود. وقتی متروی پاریس بسته می شود، حدود سه ساعت طول می کشد تا مردم از نوسان [۵۱]، محل زندگی من، به سرکار در شهر بروند، و سه ساعت دیگر نیز برای برگشتن به خانه. پس به نظر می آید که کارکنان بخش دولتی برای همه اعتصاب کردند - و این خیلی عالی بود - یعنی اعتصابی چند جانبه بود. این اعتصاب گذشته از فشاری که آورد، از آنجا که بوسیله جنبش کاملاً همگانی حمایت می شد دولت را مجبور به عقب نشینی کرد.

روشن است که در خرد و آگاهی اجتماعی، خدمات عمومی اولین خط دفاع از شهرنشینی است. مردم به خوبی آگاه اند که اگر این خدمات ارائه نشود، ضربه بعدی متوجه آنان است. البته مبارزه برای این خدمات در سراسر جهان جاریست. خصوصی سازی دو هدف را در نظر دارد - اهدافی که کمیسیون اروپا برای پنهان کردن آنها با مشکل مواجه است. این دو هدف چیست؟

اول، پایان دادن به شرایط موجود در سیستم بانک، یعنی اینکه بانک ها و شرکت های بیمه شاهد مقادیر هنگفتی از نقدینگی باشند که جلوی چشم آنان در سیستم های بانک نشستی و تامین اجتماعی جریان می یابد و آنها هیچ کنترلی روی آن ندارند. ثانیاً، کاهش دادن نیروهای مقاومت علیه نولیبرالیسم. کارکنان بخش عمومی حق قانونی برای اعتصاب و استفاده از آن را دارند. اگر بتوانید تعداد آنان را کاهش دهید، امکان مقاومت علیه دستورهای نولیبرالی را کاهش داده اید.

اتک در چنین دنیایی بوجود آمده - همانطور که ترکیب آن می گوید - و ما در راه خود با توجه به میراث و سنت ها و منطق خودمان پیش می رویم. البته اتفاقات جهانی قرن نوزدهم هم نقش خود را داشته است. ایگناسیو رامونه [۵۲] سر مقاله خود در دسامبر ۱۹۹۷ را به عظمت بحران مالی در آسیا اختصاص داد، مقاله ای که منعکس کننده تمامی مقالات نوشته شده ی روزنامه علیه جهانی سازی بود. آن مقاله نیز کمک بزرگی به ایجاد اتک کرد. اعتصاب بزرگ ۱۹۹۵ همراه با بحران مالی ۱۹۹۷ آسیا نشاندهنده آن است که چرا اتک در دست قیل از سیاتل متولد شد. اما هنوز نکته مهمی وجود دارد. اگر کسی به گوناگونی سیاستمداران فرانسوی طی ۲۰ سال اخیر نظری ببیند، از میتران به بعد، مرکز ثقل آنان بیوسه به راست رفته است. این شیراک بود که پیشبرد طاقت فرسای نظریه "فکر واحد" [۵۳] را به طعنه مطرح کرد. حکومنگران چه راست بودند و چه چپ، سیاست ها تغییری نکرده است. در هر انتخاب، رای دهندگان دست رد بر سینه دولتی که این برنامه را اجرا کرده نهاده اند، اما دولت جدید نیز همان راه را ادامه داده است.

این تناقض عجیب را چگونه توضیح می دهید: سنتی رادیکال ولی بسیار بی رمق، یکی از قوی ترین جنبش های اعتراضی اروپا را در می نوردد، ولی ظاهرًا هنوز بر دژهای ثابت سیاسی فرانسه هیچ تأثیری ندارد؟

این سؤال بسیار پیچیده ای است که در مورد آن هیچ کاری به غیر از پرداختن به برخی وجوه آن نمی توانم بکنم. در واقع به بازتاب های نظری بیشتر و عمیق تری احتیاج است. اما در وحله اول باید طبقه بندی تاریخی بین راست و چپ زندگی فرانسه را مد نظر داشت - در این صورت به معنای واقعی با سنت های سیاسی ما هم جوهر است. این ها پدیده هایی هستند که بعد از آنکه ظرفیتشان کاهش یافت و یا از بین رفت، به موجودیت خود ادامه می دهند. بنابراین همواره بخشی از جامعه بر این عقیده اند که طبق آن دولت بد چپ - هر دولتی که باشد - به دولت خوب راست ترجیح دارد. شما می توانید این بازتاب را در همه انتخابات و ایست به شهرداری ها و مجالس قانونگذاری فرانسه ببینید. و این با سیستم دو دوره ای رای گیری تشدید می شود و شانس برای اینکه یک شبه تغییر کند، وجود ندارد.

و آنوقت با این اشتیاق سوسیال دمکراسی در فرانسه - درست مانند جاهای دیگر - برای سمت گیری های نولیبرال مواجهیم که اکثر اوقات دولت چپ را نیز همانند دولت راست ها هواخواه و طرفدار خصوصی سازی و آزادسازی معرفی می کنند. یکی از دلایل این اختلاف بدین واسطه است که فشار اصلی برای لیبرالیزه کردن از جانب اتحادیه اروپا است و در بسیاری موارد، سوسیال دمکرات ها پاسخ مناسب تری نسبت به محافظه کاران به آن داده اند. همانطور که آلن تورن [۵۴] صدقانه اعلام کرده است، در فرانسه کلمه "لیبرال" برای مدت های مدید نباید به زبان آورده شود. بنابراین برای آن جانشینی با نام "اروپا" پیدا شد. چیزهایی تحت نام اروپا صورت می گیرد که به هیچ شکل دیگری قابل انجام نبود.

با این مفهوم، اروپا اسب تراوی نولیبرال ها در فرانسه بوده است. ما شاهد این سیاست ها در دوره میتران بوده ایم. در ۱۹۸۸، درست بعد از انتخاب دوباره اش، اولین دستور العمل اروپایی برای جابجایی آزاد سرمایه در اتحادیه اروپا تحمیل شد. این دستور العمل توسط بالادور [۵۵] وزیر مالی که در دولت قبل هم حضور داشت و آن را تأیید کرده بود، پیش برده شد. اکنون که نخست وزیر دوباره به دفترش بازگشته برگویی [۵۶] نزد میتران رفته و پرسید: "جناب پرزیدنت، من چه باید بکنم؟ آیا باید ایجاد آییننامه ای برای مالیاتی هماهنگ بر سرمایه را در دستور کار قرار دهیم؟ میتران به سادگی به وی جواب داد: " برگویی تو با اروپایی یا علیه آن؟" و او فهمید که چاره ای به جز پیگیری همان برنامه قبلی ندارد. میتران اروپای نولیبرال را به نبود اروپا ترجیح داد. البته تصور او از اروپا بیشتر به اروپای دوره بعد از جنگ شباهت داشت.

این نگرش همه احزاب، از جمله کمونیست ها را تحت تأثیر قرارداد لوموند دیپلماتیک و اتک انتقادی همه جانبه به این نحوه نگرش داشته اند و آن را با دلایلی که در چارچوب آموزش ها و فعالیت های عملی تبلور یافته، با ظنی بین المللی، ارائه داده اند. این کاملاً واقعیت دارد که ما تا به امروز تأثیر کمی بر دولت های فرانسه داشته ایم، زیرا همواره یک استراتژی میان مدت را مد نظر قرار داده ایم، و هیچگاه به دوره های انتخاباتی توجه زیادی نکرده ایم. نخبگان اقلیت اهمیتی برای ما قائل نشده اند، اما برای شهروندان و جنبش ها اهمیت قابل توجهی کسب کرده ایم. هدف نهایی ما بیشتر مخاطبینی در سطح بین المللی است تا ملی. هدف اصلی ما، همانطور که اعلام کردم، روشنگری در افکار مردم است. اذهان ما با افکار نولیبرالیسم پر شده است، و بیروس آن در سلول های مغزی ما جا گرفته و احتیاج داریم به بیروس زدایی بپردازیم. ما باید قادر باشیم دوباره آزادانه فکر کنیم، یعنی باور به اینکه اقدامی باید کرد. آنچه اکنون شدیداً غالب است و سیاستمداران سخنگوی آن هستند این است که کاری نمی توان کرد. به این دلیل شعار "دنیایی دیگر ممکن است" را انتخاب کرده ایم. رسیدن به چیزی مثل انقلابی فرهنگی. این به این معناست که ما محکوم به پذیرش نولیبرالیسم نیستیم، ما می توانیم راه دیگری برای زندگی انتخاب کنیم و جامعه را به نوعی دیگر سازمان دهیم. بنابراین وظیفه ما متعادل کردن تعداد بیشمار ای از مردم در امکان پذیر بودن این الترناتیو، و آماده کردن زمینه برای یک هژمونی به روش گر امشی [۵۷] است که اجازه می دهد سیاست های گوناگون درک شوند.

تا اکنون تأثیر ما در سطح افکار عمومی بسیار قابل ملاحظه بوده، و بازتاب هایی هم در برخی از احزاب سیاسی چپ و راست داشته، اما تأثیر آن چندان زیاد نبوده است.

امروز صبح در یک کنفرانس، که نشست اول آن به موضوع "ما به چه نوع سازماندهی نیاز داریم؟" و موضوع دوم آن اینکه "به چه نوع عقیده ای احتیاج داریم؟" اختصاص یافته بود - نمی دانم آیا اصلاً می توان مسائل را اینگونه مورد بحث قرار داد! - سخنانی را بیان کردم. من به آنها گفتم که برای ما مرز اصلی و تعیین کننده گرایش به جهانی سازی نولیبرالی می باشد. تا زمانی که نسبت به آن تکلیف خود را روشن نکرده اید، ممکن است تسلیم شوید. هیچ توجیهی برای طفره رفتن از این موضوع وجود ندارد. نمی توانید به کمیسیون اروپا آری بگوئید و در همان حال به صندوق بین المللی پول نه، دیگر هیچ کس گول نمی خورد. البته درصد بالایی از شنوندگان برخورد خصمانه ای با این دیدگاه داشتند، اما اقلیتی قوی این بحث را مورد توجه قرار می داد و سوالاتی را مطرح کرد. از میان روشنفکران، همانطور که از عنوان کتاب های به فروش رسیده در فرانسه مشخص است، ما تا حد زیادی بازی را برده ایم.

پافشاری عجیب سیاستمداران فرانسه در زمینه سیاست خارجی کشور را که به نظر می رسد طی سال های اخیر فاقد توانایی استراتژیک بوده چگونه می توان توضیح داد؟ گسترش اتحادیه اروپا مثال خوبی است. نخبگان فرانسه از اتحادیه اروپایی دارای ۲۵ عضو - که با درخواست کاملاً علنی آمریکا ترکیه به عنوان سرپل حمله به عراق نیز باید به آن وارد شود - چه عایدشان می شود؟ اینکه چرا نخبگان انگلیسی از این چشم انداز خوشحالند، معلوم است. برای اینکه همواره خواسته اند محتوای آن را رقیق کنند. اما بر سر همتهای فرانسوی آنان چه آمده است، که اینطور منفعلانه آن را قبول کرده اند؟

مذاکرات درباره اروپا همواره در فرانسه با سایر کشورهای دیگر که اتفاق نظر به نفع اتحاد - اتحاد بین دمکرات مسیحی ها و سوسیال دمکرات هاست - متفاوت بوده است. چنین اتحادی در فرانسه وجود ندارد، همیشه مرزبندی شدیدی بین بیشتر سوسیال دمکرات ها و دمکرات مسیحیان محلی از یک سو، و گلیست ها و کمونیست ها از طرف دیگر بوده است. این یک گسست ساختاری است که به اتحادیه دفاع اروپایی در ۱۹۵۴ ربط دارد، و تا حد زیادی تا امروز باقی مانده است. حامیان اروپا هیچگاه بر اکثریت مطمئنی فرماندهی نکرده اند، بنابراین هیچگاه هم نخواستند که اروپا مورد بحث قرار گیرد. آن ها می ترسند که هر بحث جدی، ممکن است اسلحه را به دست دشمن دهد، بنابراین آن ها همواره از آن دوری کرده اند.

و چون همیشه در حالت دفاعی بودند، بحث عمومی کمی در باره اروپا تا اواخر دهه ۸۰ صورت می گرفت. سپس در ۱۹۹۲، میتران تصمیم گرفت که درباره

عهدنامه ماستریخ رفرندمی برگزار کند. به نفع آن حمایت های سیاسی و رسانه ای زیادی صورت گرفت: عملاً همه روزنامه ها فراخوان برای رای "بله" دادند. همه کانال های تلویزیونی خانه ها را از همین پیام انباشتند، و بیشتر شخصیت های ملی حمایت خود را اعلام کردند. اما در پایان ۴۹ درصد کسانی که رای دادند، عهدنامه را رد کردند. به دلایلی چه خوب و چه بد، افکار عمومی دستورهای از بالا دیکته شده را قبول نمی کند. و به این علت است که هیچکدام از عهدنامه های موفق نظیر عهدنامه ناپس [۵۸] و موارد مشابه به رفرندم ارجاع داده نشد. امکان رای نیابردن خیلی بالا بود. بنابراین هیچگاه درباره اروپا در فرانسه بحث و مباحثه جدی ای نبوده، زیرا هواداران اروپای واحد خود را قلعه ای در محاصره می دیدند، و مایل نبودند به موضوعاتی بپردازند که ممکن بود آنها را در معرض انشعاب قرار دهد، و به دشمنانشان کمک کند. امروزه بحث از بزرگ شدن به صفر رسیده، صفر مطلق، زیرا این چیزی است که زندگی را برای شرکت های چندملیتی و بازارهای مالی آسان می کند. اتک بزرگ شدن را به عنوان برنامه تعدیل ساختاری، در راستای خط مشی صندوق بین المللی پول برای اروپای شرقی ارزیابی می کند. توافق و اشنگتن با این امر امروزه با نام های متفاوتی خود را نشان می دهد: در اروپای غربی ما بانک مرکزی اروپا و پیمان ثبات [۵۹] داریم، در جنوب تعدیل ساختاری، و در اروپای شرقی اعمال قوانین اتحادیه اروپا. اتک از زمان اجلاس دسامبر ۲۰۰۰ در نایس کارگاههای آموزشی ای را در باره توسعه اروپا تشکیل داده است. ما برای نشان دان چهره دیگر اروپا اسنادی را تهیه و به نمایش گذاشته ایم، که مطمئناً در زمینه بحث های قانون اساسی اروپا که ژیسکار دستن هم اکنون در اجلاسی در بروکسل در حال تدارک آن است، تاثیر جدی خواهد گذاشت.

در بحث های نظری حول جهانی سازی نولیبرال، نقش پی بروردیو [۶۰] چه بود و آیا سازمانی که ریسون داگی [۶۱] ایجاد کرد، نقش جناحی مهمی در کنار اتک ایفا کرده است؟

ریسون داگی یکی از افراد بنیان گذار اتک بود و فعالیت های برودیو همواره مرجع مهمی برای ما بوده است. اما سازمان وی از ما فاصله گرفت. ما همیشه از وی خواسته ایم که به یکی از نشست های عمومی اتک بیاید، ولی او محفل خودش را داشته است. او می خواهد بدون اینکه لباسش خیس شود دریای جنبش اجتماعی اروپا را تسخیر کند. عملاً نگرش او در مورد اروپا سرزمینی یکپارچه به واقعیت پیوست، اما در مجمع اجتماعی اروپا در فلورانس و در جنبشی که وی آنرا پیش بینی نمی کرد. من او را یکبار در میو [۶۲] دیدم، اما هیچگاه باهم صحبتی نکردیم. متأسفانه درست پیش از مرگش قرار ملاقاتی در رستوران گذاشته بودیم. جای تأسف است که هیچوقت ارتباط نزدیک تری بین برودیو و اتک ایجاد نشد، زیرا می توانست بسیار موثر باشد.

شما تعادل نیروها در گستره روشنفکری فرانسوی را چگونه ارزیابی می کنید، هنگامیکه بخش مهمی از نویسندگان پر فروش ترین کتاب ها با اینکه به "فکر واحد" ابتکاری راست ها حمله می کنند، اما با عوامل اصلی آن که در همه جا سلطه رسانه ای دارند و از جمله خود لوموند همزیستی می کنند؟ شما در تلویزیون و روزنامه ها و کتب منتشره مشهور به چهره ها و نام های معروف مشابهی همچون: فلیپ سولر [۶۳]، آلن مینک [۶۴]، برنارد هنری له وی [۶۵]، آندرو گلاکسمن [۶۶]، آلکساندر آدلر [۶۷] و با اگر از قلم بنیادیم کهنه کاران جنگ سرد نظیر جین فرانسوا ول [۶۸]، برمی خرید. اما این کهکشان رسانه ای فقط برای (مردم طبقه متوسط) پخش می شود و اعتبار کمی نزد قشر روشنفکر نخبه دارد که پایگاهش بیشتر در بخش آموزش است. این ها بیشتر به صورت پشت جبهه مافیای قدرت عمل می کنند. سرژ حلیمی [۶۹] در کتاب سگان خوب نگهبان [۷۰] که ۲۵۰ هزار نسخه آن به فروش رفته این به خوبی توضیح داده شده است. این کتاب به درستی نشان می دهد که چگونه این انجمن توسط اغلب روشنفکرانی که رژی دیره [۷۱] آن ها را باس - کلرگ [۷۲] فرانسه نامیده بود، دیده می شود. حدس من آن است که در میان روشنفکران به خصوص اقتصاددانان، گرایش نظری قویا به سمت ما حرکت می کند. الگوی نولیبرال ها که تا سال های اخیر غالب بود، امروزه چنانچه از برخورد همه جانبه فیتوسی رپرت [۷۳] روشن می شود، قویا مورد چالش قرار گرفته است.

مرحله بعدی توسعه اتک و مجمع اجتماعی جهانی را چگونه می بینید؟

مجمع اجتماعی جهان بگ نهاد نیست، بلکه بگ فرایند است یعنی گلوله کوچک برفی است که نیروهایی را گرد هم جمع می آورد که هرچند در بگ جهت توسعه می یابند، ولی با یکدیگر تماسی ندارند و گاهی حتی از وجود هم بی اطلاع اند. منظومه ای جهانی در حال ظهور است که فکر و مفاهیم استراتژیک مشترکی دارد، مسائل و مشکلات مشترک را به هم ارتباط می دهد، و حلقه های زنجیر همبستگی جدیدی را می سازد. جنبش با سرعت شگفت انگیزی حرکت می کند. اخیراً مجمع اجتماعی آسیا در هند تشکیل شد، و این منطقه ای است که با آن تاکنون واقعا تماسی نداشته ایم. در دستور جلسه دولت برزیل به مشکلاتی مشابه مشکلات ذکر شده در پرتو الگره اشاره شد. لولا با بدهی وحشتناکی که به کشور فشار می آورد چه خواهد کرد؟ او گفته که برزیل نسبت به انجام تعهداتش با وسواس عمل خواهد کرد. ولی آیا واقعا قادر است اینطور عمل کند؟ من فکر می کنم در آرژانتین و برزیل لحظه ای پدید آمده که می تواند شرایط را برای بازنگری رادیکال و سراسری در نظم نولیبرالی فراهم کند. اگر رئیس جمهور برزیل اعلام کند که "ما دیگر شهروندان خود را با پرداخت دیون خارجی فقیرتر نمی کنیم"، و آرژانتین و سایر کشورهای آمریکای لاتین هم از وی پیروی کنند، چه اتفاقی می افتد؟ وال استریت کار زیادی نمی تواند بکند، زیرا همانطور که یکی از بانکداران برجسته به طور خصوصی گفته "برزیل بزرگ تر از آن است که شکست بخورد". بانک ها راه دیگری به جز "حفظ وسایل خود" ندارند، و باید به از دست دادن ۳۰ تا ۴۰ درصد سرمایه خود در مقابل ۱۰۰ درصد آن رضایت دهند.

اما در مورد فرانسه، شیراک در دوره اول انتخابات کمتر از یک پنجم آرا را به دست آورد، و راست ها که در حال حاضر در قدرت اند فقط کمی بیشتر از یک سوم را. پایگاه سیاسی دولت جدید بسیار بسیار ضعیف است. دولت از آنجا که علایم اوج گرفتن بحران اجتماعی، به خصوص در مورد بازنشستگان را می بیند، بسیار عصبی است، ولی به دنبال مقابله با آن نیست. رشد اقتصادی بسیار کند است، و "برنامه ثبات" مصرف را به حداقل رسانده و هزینه های ثابت را افزایش داده است. اگر شیراک تلاش کند برای جبران کسری بودجه بعد از آن همه قول های انتخاباتی مالیات ها را زیاد کند، درباره خیانت وی داد و فریاد به پا خواهد شد. و اگر سعی کند به کاهش هزینه های عمومی دست زند، باید بار دیگر آماده مواجه شدن با شیخ مردم در خیابان ها باشد. راست ها در این اوضاع پیچیده گیر کرده اند، و قدرت توجیه آن ها در حال فروپاشی است.

چیزی که ما امروزه می بینیم جنبشی است که برای اولین بار، چشم انداز مشابهی دارد، به هدف مشابهی حمله می کند، بدون استثنا در سراسر دنیا گسترش می یابد، و مبارزات محلی را به اهداف جهانی پیوند می زند. تاریخ در ده پانزده سال اخیر چنان شتابی گرفته که تصور نمی رود از حرکت باز ماند. من احساس می کنم چیزی که تاکنون بدست آورده ایم بر آینده ای که در پیش داریم تاثیر جدی خواهد گذاشت.

[1] On the Attack (New Left Review-19Jan)

ernard Cassen 2

[3] ATTAC (Association pour la Taxe Tobin pour l'Aide aux Citoyens)

4 Ignacio Ramonet

6 Tobin

7 Attack

8 Rene Dumont

9 Manu Chao

10 Gisele Halimi

[10] Témoignage chrétien

- Transversales[11]
 Charlie hebdo [12]
 Politis [13]
 Alternatives économiques [14]
 [15] La Ciotat
 ATTAC -Basque [16]
 ATTAC- Touraine [17]
 ATTAC-Marseilles [18]
 [19] Droits Devant
 [20] Oxfam
 [21] Friends of the Earth
 [22] War on Want
 [23] SWP (Social Worker Party)
 [24] The Ligue de l'Enseignement
 [25] Liege
 [26] Maurice Leroy (from the department of Loire-et-Cher)
 [27] Le Pen
 [28] Jose Bove
 [29] Millau
 [30] Francos Honti
 [31] Claud Julien
 [32] (مترجم) ir.mondediplo.com به زبان فارسی نیز انتشار می یابد
 [33] PT
 [34] Oded Grajew
 [35] Chico Whitaker
 [36] PT (برزیل حزب کارگران)
 [37] Tarso Genro
 [38] Rio Grande do Sul,
 [39] Olivio Dutra
 [40] Miguel Rossetto
 [41] Lula (رئیس جمهور چپگرای برزیل)
 [42] Peter Marcuse
 [43] Marco Aurelio Garcia
 [44] Olivio Dutra
 [45] Rigotto
 [46] W T C
 [47] C G I L
 [48] Rifondazione
 [49] Force de frappe
 [50] La fonction publique
 [51] Vincennes
 [52] Ignacio Ramonet
 [53] La pensee unique
 [54] Alain Tourain
 [55] Ballardur
 [56] Beregovoy
 [57] Gramscian
 [58] Nice
 [59] Stability Pact (Economic Reconstruction and Development in South East Europe)
 [60] Pierre Bourdieu
 [61] Raisons d' Agir
 [62] Millau
 [63] Philippe Sollers
 [64] Alain Minc
 [65] Bernard_Henri Levy
 [66] Andre Glucksmann
 [67] Alexander Alder
 [68] Jean-Francois Revel
 [69] Serge Halimi
 [70] Les nouveaux chiens de garde
 [71] Regis Debray
 [72] bas-clerg
 [73] Fitoussi Report

